

تقاضا و تمنا میکنم که در طبع و توزیع دیوان اشعار بیضا بدل همتی
بفرمایند -

بیضا را شاعر بزرگی نمیگویم ولی بین شعرای متوسط جای
مهمی دارد

عبدالحسین احمدی بختیاری

سال قبل شنیدیم سردار فتح بختیاری مشغول طبع این دیوانست ولی گویا همت
اتمام و انجام در ایشان نبود و بترك این خدمت گفتند امید است
یکی از خوانین با عزم و همت بختیاری انجام این کار را عهده
دار شود مدیر ارمغان هم از هیچ همراهی کوتاهی نخواهد کرد

وحید

انتقاد ادبی

خدمت جناب مستطاب ادیب فاضل و ارباب کامل و حید الدهر و
فرید الزمان آقای وحید رئیس مجله ارمغان زحمت میدهد
نظر باینکه شغل اهم این فانی از عنفوان جوانی و سرگرمی اعم
از بدو دوره زندگی بعبوض اغتنام مفسده الفراغ و الشباب و الجده
یعنی طبامشتهیات نفسانی و بیروی آمال و امانی شیطانی و تعقیب عشرت
و کامرانی مطالعه کتب او و اوراق که التذاذ روحانی و آرایش نفس است
به سرمایه های جاودانی و پیرایش آن از ذلت جهل و نادانی بوده که
عمری است بدان شیفته و عاشق زارم

اینک که عمر به پنجاه و اند رسیده (و نفسی میکشما اما بهزاران
تشویش) پیرو از زندگی سیر گردیده دلیلی ندارد تغییری در مسلك و
دیدن قدیم دهد و عادت يك عمر را بکناری نهد که
الشیخ لا یترك اخلاقه حتی یواری فی ثری رومه

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم

مصدق متعال والنفس عواده و العادة طبيعة خاصة مناسب حال آمده
اگر ضعف باصره که چندی است مبتلایم ساخته و دروادی یاس و حرمانم
انداخته اجازه دهد و مانع نگردد شب و روز جز با کتابی چنسد که
سرمایه عمر و زندگانی من است با چیزی و کسی الفت و پیوند ندارم که
(طشت زرینم و پیوند نگیرم سریش و غیر از اجتناء ثمرات الاوراق و
قطوف الاواج نعمتی را در بند و از هیچگونه سعادت خرسند نیستم که
از تو ایدوست نکسام پیوند و ریه تیغم برند بند از بند

اذا از دحمت هموم النفس قلنا عسی یوما یكون لها انفراج

ندی می هرتی و انیس بیتی دفترلی و معشوقی السراج

پس ظاهر است همواره با کمال اشتیاق و انتظار و بدون ذره شکیبائی
و اصطبار تقویم مقابل نظر است و چشمم بر در چون گوش روزه دار
برالله اکبر. تا کی ماه بسر رسد و مجله شریفه ارمغان چون آفتاب از
در درآید (ودری باشد که از رحمت بروی بنده بگشاید) و از مطالعه
مقالات شیرینش کسب لذتی کنم و از ملاحظه اشعار نمکینش در کث سعادت
که فلک نعوذ بالله اگر فکر انتقام کند

باری دیشب در این حال انتظار بودم که (خلقه بر در زد منادی
سرور) و حامل فرح و خبور یار از رخ بر رخم بر گرفت و کار چراغ
خلوتیان باز در گرفت) بی اختیار گفتم (بخت باز آید از آن در که یکی
چون تو درآید) فوراً از کلیه اوراق و کتب دوری گزیدم و تمامی وقت
را بمطالعه آن بخشیدم که

هست آئین دو بینی ز هوس قبله عشق یکی باشد وس

تمامی مندرجات را بدون انقطاع و بانهایت استعجاب و استعجاب
زیارت نمودم (و ان هدا لشیئی عجاب) سرودم که (چشم بدت دورای
بدیع شعایل) ولی با اینکه هرگز از چشم بداندیشی نظر نمیکنم و جز هنر
نمی بینم تعرض و تعنت را خوش ندارم و انتقاد بیجا را مخالف اخلاق

پستدیده می‌شمارم . مختصراً نقادى بنظر رسيد وفى الجملة ایرادى بخاطر
خلید و البته (كفى المرء نبلا ان تعد معايبه) و من صنف
قد استهدف .

بهرتر آن دانستم بلا تاخیر اظهار دارم شاید از بابت الاسان محل
السهو والنسيان وان اول ناس اول الناس جناب عالی سهو کرده اید اصلاح
آنها مینمائید شاید بنده خطا میکنم و این مسئله از امور عادى است
و هیچ جای عجب نیست چه مزاجم همواره البه مرض و عنا است و
سراپایم پیوسته خلیف سهو و خطا مجهولانم لانعد و لا تحصی است و
بقدر عام باری تعالی فقط چیزی که میدانم این است که نمیدانم معلوم
شد که هیچ معلوم نشد و كفى بذلك فخراً حين افتخر

البته در این صورت آگاهم میفرمائید و بز علم میافزائید هم

شکرگزار می‌شوم هم از این گستاخی معذرت می‌طلبم

باری در صفحه ۱۳۲ مجله شریفه (۳ و ۴ سال ۶) پس از
نقل مکالمات ولید بن عبدالملك اموی با اعرابی و اصلاحات عمر عبد
العزیز عمزاده او اغلاطش را مرقوم شده « و پس از ولید عمر بن
عبدالعزیز برای حفظ زبان عرب بتشویق و ترغیب علما پرداخت و در
عهد او خلیل بن احمد بصری و سید بن وهب و اخفش ابن عامر را به درجه
کمال رسانیدند »

در این عبارت بنظر قاصر بنده سهوی است حالا عمر عبدالعزیز
مشوق علوم عربیه بوده یا نبوده بطور جزم عرض نمیکنم در جزو
فضائل و مناقبى که مورخین برای او نوشته اند چنین امری بنظر بنده
نرسیده ولی بدیهی است بنده را احاطه کامل بتمام مصنفات نیست و
عدم وجدان دلیل عدم وجود نخواهد بود ولی چیزی را که محققاً
میتوانم عرض بکنم اینستکه این اساتیدى را که ذکر فرموده اید از
معاصرین عمر یا لااقل از علمای عصر او نیستند

مقصود این است که اگر فرضاً مدت قلیلی از عصر او را در ایام طفولیت درک کرده باشند در زمان او جزو علما و دانشمندان محسوب نمی شده اند.

برای توضیح امر عرض میکنم که خلافت عمر عبد العزیز که پس از فوت و بر حسب وصیت سلیمان بن عبد الملك واقع شد مطابق تشخیص مسعودی در مروج الذهب (جلد دوم صفحه ۱۱۹ طبع مصر) در روز جمعه بیستم شهر صفر سنه نود و نه (۹۹) هجری و وفات او در بیست و پنجم رجب یکصد و یک (۱۰۱) است (ابن اثیر جزری نیز در صفحه ۱۴ و ۱۵ جلد پنجم کامل وفات سلیمان و خلافت عمر را در بیستم صفر ۹۹ و وفات عمر را در صفحه ۲۲ در شهر رجب ۱۰۱ تعیین نموده و نیز محمد بن جریر طبری وفات سلیمان و خلافت عمر را در دهم شهر صفر ۹۹ (صفحه ۱۲۶ و ۱۲۸ جلد هشتم طبع مصر) و وفات عمر را بیست و پنجم رجب ۱۰۱ (صفحه ۱۳۷ کتاب مزبور) تشخیص داده و همچنین ابن خلدون خلافت عمر را در صفر ۹۹ (صفحه ۷۴ جلد سیم) و وفات او را رجب یکصد و یک (صفحه ۷۶) ذکر میکند و ابوالفدا نیز خلافت عمر را در صفر ۹۹ و وفاتش را ۲۵ رجب ۱۰۱ معین کرده (صفحه ۲۱۲ جلد اول) و همچنین سیوطی در تاریخ الخلفاء (صفحه ۸۸) خلافت عمر را دهم صفر ۹۹ و وفاتش را بیستم یا بیست و پنجم (تردید کرده) از شهر رجب ۱۰۱ تشخیص داده تواریخ فارسی نیز در این باب اختلافی ندارند (روضه الصفا صفحه ۹۷ و ۹۸ طبع بمبئی بتاریخ ۱۲۶۶)

پس ظاهر شد که در خلافت و وفات عمر عبد العزیز مابین مورخین اختلافی بیشتر از چند روز نمیباشد اما علمای نحو که اسامی آنان ذکر شده اول خلیل بن احمد

است که تولد او بنا بر آنچه ابن خلکان ضبط کرده در سنه یکصد هجری است اینک عین عبارت او (صفحه ۱۹۲ جلد اول طبع طهران) « و کانت ولادته فی سنة مائة للهجرة و توفی سنه سبعین و قیل خمس و سبعین و ماه و قیل عاش اربعا و سبعین سنة » پس معلوم شد خلیل در بدو خلافت عمر عبدالعزیز هنوز بدنیانیامده و در هنگام وفات عمر یکساله بوده است

اما سیبویه هر چند تاریخ ولادت او را هیچیک از مورخین و علما رجال نویس ، متعرض نشده اند (یا اگر در کتابی ضبط شده بنده ندیده ام) ولی بچندین دلیل ظاهر میشود عصر عمر را درک نکرده بلکه سالها بعد از آن متولد شده است

دلیل اول آنکه بنصوص مورخین سیبویه از شاگردان خلیل است که علم نحو و عربیت را از او آموخته در صورتیکه دانسته شد که خلیل در هنگام وفات عمر یکساله بوده پس چگونه شاگرد او را میتوان از علماء عصر عمر دانست ابن خلکان در صفحه ۴۲۰ جلد اول طبع طهران مینویسد « و اخذ النحو عن خلیل بن احمد » و همچنین ابن خلکان و دیگران از ابن النطاح روایت کرده اند که میگوید « کنت عند الخلیل قبل سیبویه فقال الخلیل مرحبا بزائر لایهل » و این کلام را بدیگری از شاگردان نمیکفته. ضرر ندارد عرضه دارم سیبویه اصلاً از بلاد فارس است و در قریه بیضا نشو و نما کرده در اوایل عمر برای تحصیل علم عزیمت بصره نموده و در آنجا مشغول تحصیل علم حدیث شده و میل مفراطی به علم تفسیر داشته و در خدمت حماد بن سلمة بتحصیل علم تفسیر و حدیث اشتغال ورزیده روزی حماد میگوید « هل حدثک هشام ابن عروه عن ابيه عن رجل راعف » و راعف را ضم عین ادا میکند حماد میگوید خطا کردی و بایستی بفتح عین گفت سیبویه آزرده خاطر نزد خلیل

رفته شکایت کرد خلیل گفت حق با حماد است و لغت ضم عین
ضعیف است

و بعضی گفته اند روزی نزد حماد حدیثی خواند که حضرت
رسول صلی الله میفرماید « لیس من اصحابی الا ان لو شئت لا خدت
عنه لیس ابوالدرداء » و بتصور اینکه ابوالدرداء اسم لیس میباشد
آنها مرفوع خواند حماد باو گفت « لعنت » سیبویه آزرده شده
گفت « ساطب علما لا تلحنی فیه » و از این وقت مشغول تحصیل
علم نحو و عربیت گردید و کار را بجائی رسانید که او را اعلم
مقدمین و متاخرین در علم نحو دانسته اند و جاخط که مراتب
علمش آشکار است در باره کتاب سیبویه میگوید « لم یکتب فی النحو
کتاب مثله و جمیع کتب الناس عتال علیه »

دلیل دوم اینکه سیبویه از علمای زمان هرون الرشید است که
مناظره او با کسائی یا فراء (اشهر کسائی است) در محضر رشید در
اکثر کتب نحو و ادب مسطور است

خلاصه و اجمال این قضیه این است که مهرد و ثعلب و سعید بن
مسوده و دیگران نقل کرده اند که سیبویه از بصره (مطابق تشخیص
ثعلب در امالی در سن سی و دوسالگی) بیفداد وارد شد و بنا بر
روابطی که با آل برمک داشت بخدمت یحیی بن خالد برمکی رسید
یحیی پس از تفقدات از مقصد و مقصود او استفسار نمود گفت آرزو مندم
مرا در محضر خود با کسائی جمع فرمائی که با او مناظره کنم یحیی
او را از این عزیمت ممانعت نمود و گفت کسائی شیخ مدینه السلام و
معلم و مؤدب فرزندان خلیفه است و تمام این شهر هوا خواه او می
باشند شایسته نیست با او مجادله کنی سیبویه اصرار کرد یحیی ناچار
امر را بر رشید عرضه داشت رشید او را مامور نمود روز دیگر هر
دورا حاضر سازد هنگامیکه سیبویه حاضر شد فراء و احمر و هشام بن

معویه و محمد بن سعدان را دید که بر او سبقت گرفته اند احمر شروع کرد بالاستمرار از او سئوالات نماید تا اینکه بکصد مسئله از او پرسید و تمام را جواب شنید ولی در هر جوابی احمر میگفت خطا کردی ای بصری بالاخره سیبویه متغیر (یا باصطلاح امروزه عصبانی شد) و گفت این از سوء ادب تو است

در این وقت کسانی با جمعیتی که او را ملازمت مینمودند وارد شد و ظاهر بود از امر که سیبویه پریشان و از عاقبت کار نگران است پس از ورود بلاخیر از سیبویه سؤال کرد چگونه میگوئی (خرجت فاذا زید قائم) گفت خواهم گفت (خرجت فاذا زید قائم) گفت آیا جایز نیست قائم را بنصب ادا کنی (قائما) گفت نی گفت پس چگونه میگوئی این مثل را که «كنت اظن ان العزب اشد لسعة من الزنبور فاذا هو هي» یا فاذا هو یا ها گفت فاذا هو هی میگویم و هو یا ها جایز نیست

کسانی او را تخطئه کرد و دیگران نیز به او خواهی کسانی عقیده آورا خطا شمرند این عبارت دلالت میکند که خلیفه در مجلس حاضر نبوده و الا یحیی جسارت بنطق در حضر او نمیکرد.

یحیی گفت اختلافی حاصل شد و شما دونفر هریک رئیس بادی هستید پس کیست حاکم میان شما؟ گفتند ما با هم اختلاف نداریم. کسانی گفت اعراب بادیه از هر طرف بدرگاه تو اجتماع دادند و آنان خداوندان زبانند و اهل کوفه و بصره بحکومتشان تسلیم دارند چند نفر از آنان را احضار فرما که حکومت کنند. یحیی گفت انصاف دادی و عده را احضار کرد که از آنجمله ابو قحیس و ابودنار و ابوثروان بودند پس از تحقیق کسانی را تصدیق کردند.

پس یحیی بسیبویه متوجه شده گفت میشنوی ای مرد و مجلس
بر ضد سیبویه خاتمه یافت و یحیی او را ده هزار درهم داده مرخص
ساخت .

ابن خلکان و بعضی دیگر نوشته اند پس از اینکه حکومت امر
بمرب بدوی مقرر شد امین که شاگرد کسانی بود و کمال عنایت را
باو داشت اعرابی را یافته بدوا حقیقت امر را از او مستفسر شد بدوی
گفت حق با سیبویه است

امین گفت ما میخواهیم تصدیق کسانی را نمائی گفت زبان من
باین عبارت خطا اطاعت مرا نمینماید و نمیتوانم چنین تلفظی کنم
پس حقی برای او قرار دادند مشروط بر اینکه عبارت طرفین را برای
او ذکر کنند و او همینقدر بگوید حق با کسانیست
و پس از اینکه چنین حکومت ناحقی را نمودند سیبویه از شدت
تأثر از این حق کشتن از بغداد خارج شد بصره هم مراجعت نکرد
بلکه بفارس رفت و در بیضا در سن جوانی از شدت تالم و تأثر بدروید
زندگانی گفت

کسانی چون از فوت او خبر یافت برشید گفت « اخاف ان
اکون شارکت فی دمه » علی بن سلیمان که باخفش اصغر معروف است میگوید نه این بود
که علمای نحو که در مجلس مناظره سیبویه و کسانی حاضر بودند
ندانسته باشند که حق با سیبویه است و باید فاذا هو هی گفت یعنی ادا
هو مثلها و موضع موضع رفع است و این مثل را مناسبتی با عبارت
خرجت فاذا زید قائم که قائما و قائم بالرفع والنصب هر دو جایز است
نمیباشد زیرا که قائم را میتوان حال قرار داده نصب دهند و چون قائم
نکره است جایز است حال باشد زیرا که از شرایط حال تنکیر لفظ
است . اما ایها اما بعدش که بان اضافه شده معرفه است و حال نمی
تواند باشد پس ایها باطل است و باید فاذا هو هی گفت و خبر مبتدا

یا قرارداد و خبر ابتدا هم معرّه میتواند باشد هم نکره و لکن ملاحظه
مقام و رتبه کسائی و تقریبش به درگاه خلافت آنان را وادار کرد تا به
خلاف واقع تصدیق کنند

باری از آن جا میتوان درك کرد که «بخت را است مسلم نه
زور و بازورا» بقول سید رضی علیه الرحمه بالجدلابا لمساعی یبلغ الشرف
تمشی الجود باقوام وان وقفوا

کسائی را طالع میمون و بخت رهنمون بمشود بی فرزندان
هرون میکشاند و از مجلس محاکمه با فیروزی بیرون میآیند در صورتی
که ناحق میگوید و سیبویه با وجود حقانیت محکوم میشود و رجع
نجفی حنین که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را

پس اینکه بعضی گمان میکنند هو در زمان ما
اختراع شده یا اگر ابداع آن در عصر ما نباشد معلومات و فضایل در
این دوره تابع هو گردیده خطا است که جهان تا بوده اینش کار بوده
و بس از امان نظر در متون اخبار و سیر مستحضر توان شد که هرگز
حق و علم بتنهائی کاری از پیش نبرده و صاحب فن هر چند بینظیر
بوده بری از دانش خود نخورده بلکه دواعی و موجبات خارجی گاهی
شخص آگاهی را با نکیت قرین و در زاویه خمول انداخته و زمانی
جاهلی نالایق را کالناز علی علم رفعت هم نشین و مشتهر ساخته چرخ
بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

باری از مطلب خارج شدم عرض این بود که شهرت سیبویه
در زمان رشید بود و از وفات عمر عبدالعزیز تا ابتدای خلافت رشید
که در سنه یکصد و هفتاد هجری است شصت و نه سال فاصله میباشد
پس تصدیق مینمائید که ممکن نیست سیبویه از علمای عصر عمر باشد
دلیل سیم که عززناه بثالث و از همه دلائل محکمتر است اینکه هر
چند ولادت سیبویه را علمای رجال و تاریخ ضبط نکرده اند ولی

وفات و سن او تقریباً معلوم است و از ابن رو تولد او را هم میتوان دانست ابن خلکان (در صفحه ۴۲۰ طبع طهران) مینویسد «فتوی بقریه من قرى شیراز یقل لها البیضاء فی سنة ثمانین و مائة و قیل سبع و سبعین و مائة و عمره نیف و اربعون سنة» باین حساب تولد او بعد از یکصد و سی خواهد بود.

یاقوت در ارشاد الاریب (صفحه ۸۱ جلد ششم) می نویسد «مات فیما ذکره ابن قانع بالبصرة سنة ۱۶۱ و قال المرزبانی مات بشیراز سنة ۱۸۰ و ذکر الخطیب ان عمره (۳۲) سنة و قیل انه نیف علی اربعین سنة و هو الصحیح و قال احمد بن یحیی ثعلب فی امالیه قدم سیبویه العراق فی ایام الرشید و هو ابن نیف و ثلثین سنة و توفی و عمره نیف و اربعون سنة بفارس» پس بتمام این روایات سالها بعد از وفات عمر متولد شده.

امام اخفش که بمعنی صغیر العینین است که ضعف باصره هم داشته باشد لقب سه نفر علی الا شهر یا چهار نفر از علمای نحو است که سه نفر از آنان را اخفش اکبر و اوسط و اصغر نامیده اند اما اخفش اکبر ابوالخطاب عبدالحمید بن عبدالمجید از اهل هجر و از موالی است که در نحو و لغت کم نظیر بوده و سیبویه و ابو عبیده و کسانی که در طبقه آنان بوده اند از او اخذ علم کرده اند و لغاتی را از عرب نقل کرده که در نقل آنها منفرد بوده ابن خلکان در ضمن ترجمه اخفشین اوسط و اصغر ذکر او را کرده و می نویسد چون بر تاریخ وفات او آگاهی نیافتیم ترجمه مخصوصی برایش قرار ندادم (فوات الوفیات) نیز از شرح حال او غفلت کرده حتی دائرة المعارف بستانی که از کتب جدید مفید است (مقصود کتب ادبی مصرین است) بخلاف اکثر کتبی که در این عصر تصنیف میشود که اکثر کتب قدما را برداشته باسم خود میسازند و برای اینکه یاد گاری از خود

گذاشته باشند یا مطالب بسیار مهم را ترك میکنند یا اضافاتی بیپوده و بدون مستند بر آن میافزایند یا مواردی را که اجتهاد را در آن ابداً مدخلیتی نیست اجتهادات کرده بمیل خاطر فتوی میدهند که بالاخره کتاب اصلی مسخ شده بصورت بسیار قبیحی در میآید (و معلوم می شود اسباب کار مرتب و فراهم داشته که از عهدۀ چنین تصنیف تا یک درجۀ برآمده و میتوان گفت بهترین تصنیفات این عصر است. درخصوص اخفش اکبر معلوماتی زیاده بر دیگران نشان نمیدهد بلکه فقط عبارت ابن خلکان را نقل کرده است .

پس بالاخره از کتب موجود دست رس بنده نه تاریخ ولادت او معلوم میشود نه تاریخ وفات او ولی همینقدر میتوان استنباط کرد که از علمای ابتدای دولت بنی عباس است که علمای آن دوره مانند سیبویه و ابی عبیده از او اخذ علم کرده اند .

اما اخفش اوسط ابوالحسن سعید بن مسعدة المجاشعی بالولاء اصلاً از اهل بلخ است ولی نشو و نما و تحصیلات او در بصره بوده و از حوٰة بصره بشمار میرود تحصیل نحو را نزد سیبویه نموده و بحر خیب را بر اوزان عروض زیاد کرده و کتب چندی در نحو و عروض و اشتقاق و کوفی و غیره تصنیف نموده و او را اخفش اصغر می گفتند ولی پس از اینکه اخفش سیم پیدا شد او را اوسط نامیدند. هر چند تاریخ ولادت او را احدی متعش نشده ولی تاریخ وفات او را وفیات الاعیان و سایرین دو بیست و بیست و یک ذکر کرده اند این خلکان طبع طهران جلد اول صفحه ۲۲۴) و بعضی دو بیست و پانزده نیز گفته اند و ظاهر است اگر یکصد سال هم عمر کرده باشد باز بیست سال تقریباً پس از فوت عمر بدنیا آمده .

اما اخفش اصغر ابوالحسن علی بن سلیمان ابن فضل است و او از مبرد و تغلب اخذ علم کرده و از معاصرین ابن رومی است که

(ظاهرا تا اینجا عبارت امی العینا است) و ما اقول فی رجل امر له
 اعداؤه وخصومه بالفضل ولم یمكنهم جحد مناقبه و لا کتمان فضائله فقد
 علمت انه استولى بنوامیه علی سلطان الاسلام فی شرق الارض و غربها
 و اجتهد و ابکل حیاة فی اطفاء نوره و التحریف علیه و وصع المعایب
 و المثالب له و لعنوه علی جمیع المنابر و تواعد و اما دحیه بل حبسوه
 و قتلوه و ممنعوا من رواة حدیث یتضمن له فضیلة او یرفع له ذکرا حتی
 حظروا ان یسمى احد باسمه فمأزاده ذلک الرفة و سموا و کان کالمسک
 کما استرا نتشر عرفه و کما کتم تصوع نشره و کاشمس لا تستر بالراح و
 کضوء النهار ان حجبت عنه عینا واحدة ادركته عیون کثیره و ما اقول
 فی رجل تعزى الیه کل فضیلة و تنتهی الیه کل فرقة و تتجاذبه کل
 طایفة فهو رئیس الفضائل و ینبوعها و ابوعذرها و سابق مضمارها و
 مجلی جلتها کل من نزع فیها بعده خسة اخذ وله اقتضى و علی مثال
 احتدی « باری پس از آن یکایک عالم را می شمارد و ثابت میکند که سر
 چشمه جریان آنها حضرت امیر المؤمنین علی است تا بعلوم نحو میرسد
 » و من العلوم النحو و العربیة و قد علم الناس كافة انه هو الی ابدع
 و انشاء و املی علی ابی الاسود الدولی جود امه و اصوله من جملتها
 (الکلام کله ثلثه اشیاء اسم و فعل و حرف) و من جملتها تقسیم الکلمة
 الی معرفة و تنکرة و تقسیم وجود الاعراب الی الرفع و النصب
 و الجر) و هذا یکاد یلحق بالمعجزات لان القوة البشرية لاتعنی بهذا الحصر
 و لاتنهض بهذا الاستنباط »

باری از ذکر این جماعه مقصود ایراد بر مندرجات مجله ارمغان
 در این موضوع نبود بلکه خواستم آنرا تأیید کنم چنانچه مابقی
 مندرجات از مذاکرات ابی الاسود با دختر خود و با زیادهن امیه و غیره
 نیز تمام متون اخبار و نصوص تواریخ است فقط مبدع و مخترع
 همان قسم که مرقوم شده حضرت امیر است علیه السلام و ابوالاسود و

سایرین مدون و متابع
 اما در مسئله امرداد و خورداد کاملا حق بجانب جناب عالیست
 به درجه که بنده تاحالا هر جا امرداد می دیدم سهو کاتب یا حرولچین
 می دانستم و بعقیده بنده مخترع این لفظ فقط برای مضحکه این
 اختراع بدیع رانموده گویا گمان کرده اند الفی را که در برخی
 از کلمات و اسامی در لغت دری و بهلوی افزوده و حذف میشود قابل قیاس
 است مثلامیتوان ایهل و اواز انو گفت بدلیل اشکم و شکم و اکشتاسب و اجمشید
 گفت بدلیل افریدون و فریدون

باری نمی دانم با این عقیده این الف چرا مانند و او که در
 میان تمام کلمات عمر و را انتخاب کرده (ولغو کجرف زبد لامعنی له
 او و او عمر و فقدها کوجودها) باقول ابی نواس (انما انت من سلیمی
 کو او الصقت فی الهجاء ظلما بعمر و) فقط مرد ادرا انتخاب کرده و افرودین
 و اخرداد و اتیر نگفته اند

باری باید دانست که لغت هر زبانی توفیقی و بر حسب وضع
 واضع و دلیل آن فقط استعمالات است و قیاس و اجتهاد را در آن
 راهی نیست در اسامی مشهور عجم بعقیده بنده جز اسفندار که گاهی
 در اشعار بدون الف استعمال شده هیچیک را چنین الفی نیست حالا
 اینهم برای ضرورت شعر بوده یا واضع اسفندار و سفندار هر دو را
 استعمال کرده یا لغتین دری و بهلوی را در آن مداخلیتی است نمیدانم
 خرداد نیز اگر در اصل فرضا از کلمه خور و داد مرکب شده فعلا
 آنچه بنظر میرسد در کتب قدیمه جز بدون و او نوشته اند و ما را از
 ریشه لغات اطلاعی نیست که بتوانیم در این موضوع حکمیت کرده رسم الخط
 فعلی را تغییر دهیم

باری کم کم یا اینکه چند سطر بیشتر در نظر نداشتم بنویسم

مفصل شد. مدرت میخواهم و از خداوند موفقیت جزایب علی را قلمی بود
 می‌کنیم. با بجز حق که با او عاقل و عاقل عاقله و عاقله
 زینا و ... در ... علی بن محمد الغدعو ابوالرضا الطباطبائی النایب ...
 در ... آینه اسناد فضل طبیب الفضائل آقای بغیر زار رضا یحسان نایب مراقوم
 داشته اند تحقیق بحق و حق تحقیق است. من اعلم الله به حال و حال و حال
 راجه قسمت اینک در عهد عمار این و عهد العزیز و خلیل این المحمد و علی بن ابی طالب
 و اخفش علم نحو را به جمع کمال رسانیدند. اما از کتاب نفایس الفنون
 نقل کرده و باطمینان آن کتاب در مقام تحقیق بر نیامده ایم اینک با حقوق
 العاده میسازیم که مهیظ اعتقاد فاضل مادریه مقام تحقیق در دوره آمده
 و برده از روی حقیقت برداشتند صاحب نفایس الفنون هم که البته امری است
 تحقیق این مسئله را نگاشته و گرنه به حکم تاریخ ختلاف آن در راه
 می‌نماید. ۶۰۰ ...

(وحدید)

(آثار انجمن ادبی ایران)

قصیده در مزیت علم بر مال
 مجمع ادبی کرده از طرح سوال که مرد را بجهان علم به بود یا مال
 در این مقوله نویسندگان دانشمند بروز کار کهن داده اند سطر مقال
 بود جواب نوی گوئی عرض که همی به مبحث کهنی میکنند طرح سوال
 بلای بدهد من علم به زمال بود چنانکه مؤمن رانیت است به زاعمال
 چو مدعا بشنیدی دلیل هم بشنو که مدعا بودم متکی با استدلال
 مگر نه خاصیت مال این بود که از آن بگفته تو بر آورده میشود مال
 بمال مایل از آنی و آن ترا مامل که حاصل آید گوئی بمال حسن مال
 ترا چو مال تو در حقیقت شود آسان بدمان وجود تو نوالی و بدارنده انفال